

چراغ دوم = چه آل پا ده می

سلام

پس از ارسال ایمیل اولم پیرامون چهل سالگی انقلاب، ایمیلی به دست من رسید که چون احساس کردم انعکاس خوبیست از فضایی که در برخی رسانه‌های داخلی و خارجی وجود دارد، ترجیح دادم پیش از ادامه بحث قبلی به آن پاسخ دهم.

رفیق عزیز برای بنده نوشته است:

سلام بر آقای روحانی عزیز

از ارتباط با جنابعالی خوشحالم. فی الواقع دیدگاه شما در بین اطرافیان بنده کاملاً متمایز است و در اکثر موارد متضاد. امیدوارم تا حد امکان بتوانم مقالات ارسالی را مطالعه کنم.

همانطور که قبلاً هم در پاسخ یکی از مقالات شما جسارت کردم و عنوان کردم، واقعیت مهم در مورد لیبرال دموکراسی این است که بر پایه امکان نقد و اصلاح درونی شکل گرفته است. همان چیزی که حکومت‌های دیکتاتوری، ایدئولوژیک و توتالیتر از آن گریزانند. فقط به نکته پایانی در خصوص اشتباهات نظام مایلم اشاره کنم و مابقی موارد را به خصوص فتنه نامیدن جنبش آزادی خواهی و عدالت خواهی مردم و پیش قضاوت در مورد هرگونه حرکت اعتراض مردم در آینده نزدیک (فرمودید ۹۸) را به آینده ای نامعلوم موکول میکنم.

هرچند در این چند سال اخیر دموکراسی روزگار خوبی ندارد و روی کار آمدن پوپولیست‌ها و تقویت احزاب راست‌گرای افراطی در کشورهای دموکراتیک خبر از آینده ای نچندان خوشایند می دهد.

واقعیت این است که این نظام به قول شما مقدس تنها یک درس از اشتباهات خود می گیرد و آن تنگتر کردن کمر بند و چارچوب‌های امنیتی به دور جامعه و سرکوب بیشتر جنبش‌های مردمی است. متأسفانه تلاش زیادی برای حل موضوع و تغییر در رویه ها داده نمیشود.

کارگزاران نظام هم به همین شرایط عادت کرده اند. یعنی مثلاً وقتی یک قانون مصوب می شود حتماً باید برای فرار هم تبصره وجود داشته باشد. مثلاً بخش انتصابی از اعمال قانون ممنوعیت بکارگیری بازنشستگان منع می شود و همه بازنشستگان دورقابچین سعی می کنند از طریق حکم حکومتی مجدداً به سرکار برگردند. از این طریق بخش

غیرخودی حذف و راه برای تثبیت بخش خودی فراهم می شود. طنز ماجرا، بازنشستگی جنتی پسر و تعداد بیشمار مسئولیت‌های بسیار کلیدی پدر است.

یا مثلاً در مورد مهمترین معضل نظام ج ا که فساد است، همه سیستم‌های حکومتی دنیا از جمله ایران، آگاهند که تنها از طریق شفافیت رسانه‌ها و پاداش برای کسی که یک فساد را کشف کند، می توان تا حد امکان با این مسئله مقابله کرد.

اما در ایران بخش انتصابی و رؤسای آن به شدت با شفافسازی و آزادی گردش اطلاعات برخورد میکنند. یا وقتی یک فاسد از این بخش از حاکمیت به تله می افتد در اکثر مواقع شامل رافت اسلامی می شود!!!! نمونه آن برخورد با موسسات مالی فاسد که باعث خلق این حجم نقدینگی شدند و وضع اقتصادی کشور را به این وضع نابسامان رسانده اند.

استاد عزیز برای کسانی که نگاه نقادانه به وضعیت نابسامان حکومت دارند مثال‌های مستند بی شمار است و برای توجیه کنندگان حکومت نیز مغلطه فراوان. امیدی هم به این نیست که نظام با کارگزاران فعلی از اشتباهات بیشمار درس بگیرد. به نظرم دلیل آن هم مشخص است. زیرا ریشه اشتباهات به سنگ بنا و شالوده می رسد و حکومت نیک میداند اصلاح در این قسمت منجر به فروپاشی می شود مگر اینکه کارگزاران با ورود نخبگان کارشناس تعویض گردند و اصلاحات ساختاری ایجاد شود که آن هم زهی خیال باطل!

ضمناً نقد اصلاح طلبان را نیز زیاد جدی نگیرید و نگران موقعیت گرفتن اصلاح طلبان نباشید زیرا روند ناامیدی رو به رشد مردم باعث دلسردی از اصلاح طلبان و به قولی همان فتنه گران شده است.

فکر میکنم بهتر است بیشتر، نگران از دست رفتن این موقعیت اصلاح برای حکومت باشیم زیرا تا بحال ندیده بودم میزان دلسردی از اصلاح وضع و امید به فروپاشی به این میزان فراگیر باشد.

با عرض پوزش از به درازا کشیدن این مطلب پیشنهاد میکنم مقاله ای که اخیراً در سایت معاند و ضد انقلاب بی بی سی منتشر شده در خصوص وقایع دیماه ۹۶ را مطالعه بفرمایید.

ایام بکام

بردادر کوچک شما

اما پاسخ بنده، بعد از سلام:

عزیزم

من هم از صمیم دل خوشحالم که شما از بابت آشنایی با بنده، خوشحالی. آرزو می‌کنم هر دوی ما به خوشحالی حقیقی برسیم که چیزی نیست به جز وارد شدن به بهشت خدا و دیدار پیغمبران و امامان.

نوشته شما را به دقت خواندم. حرف‌های شما را می‌فهمم و دغدغه‌های شما را درک می‌کنم. من از دیدگاه شما درباره لیبرال‌دموکراسی آگاهم. شما نیز قاعدتا باید ایمیل‌ها و مقالات متعدد مرا پیرامون مبانی نظری و تجربه عملی نظام‌های لیبرال‌دموکراسی در غرب، خوانده باشی. راستش به همین جهت، دیگر انتظار نداشتم به همین راحتی بگویی که نظام‌های لیبرال‌دموکراسی نقطه مقابل نظام‌های ایدئولوژیک هستند. من فکر می‌کنم بارها با دلایل متعدد، این نکته را به اثبات رسانده‌ام که نظام‌های لیبرال‌دموکراسی، دقیقا مانند هر نظام ایدئولوژیک دیگری، دارای ایدئولوژی خاص خود بوده و خط قرمزهایی دارند، گاه پررنگ‌تر از تمام نظام‌های به قول خودشان، ایدئولوژیک. اینست که بارها گفته‌ام: اگر جهان‌بینی خود را روشن نکنیم، و اگر بر پایه جهان‌بینی خود، نظام ارزشی و منطق عملی تصمیم‌گیری — یعنی همان ایدئولوژی — خود را معلوم نسازیم، هرگز نمی‌توانیم به این سؤال پاسخ دهیم که «آیا نظام سیاسی مطلوب ما لیبرال‌دموکراسی است؟ یا جمهوری‌اسلامی؟ و یا هر نظام دیگری؟» و بحث ما بر سر این که «نظام سیاسی مطلوب ما چیست؟»، در غیاب پاسخ به این سؤال که «جهان‌بینی ما چیست؟ و ایدئولوژی ما کدام است؟»، به جدالی بی‌پایان و بی‌فایده منتهی خواهد شد.

نمونه‌اش همین گفتگوی شما با بنده. با این که گفته بودید لیبرال‌دموکراسی بر پایه امکان نقد و اصلاح درونی شکل گرفته اما در خصوص معضلات چشم‌گیر و حیرت‌انگیز آن، فقط به گفتن این که در این چند سال اخیر روزگار خوبی ندارد و روی کار آمدن پوپولیست‌ها و تقویت احزاب راست‌گرای افراطی در کشورهای دموکراتیک خبر از آینده‌ای نچندان خوشایند می‌دهد بسنده کرده‌اید.

کاش از خودتان می‌پرسیدید چطور شده که نظام قدرتمندی مثل لیبرال‌دموکراسی در غرب، امروزه با چنین معضلاتی روبرو شده است؟ آن‌هم با بیش از چند صدسال تجربه عملی و کار تئوریک، و با آن همه امکانات تحقیقاتی و تبلیغاتی و اقتصادی و نظامی.

کاش انصافتان را کمی بیشتر کوک می‌کردید و از خودتان می‌پرسیدید «من اگر صرفا به خاطر وجود برخی نقطه‌ضعف‌ها و نارسایی‌های هر چند بزرگ در نظام ۴۰ ساله کشورم، حکم

می‌کنم که این نظام اصلاح‌ناپذیر است و ریشه اشتباهاتش به سنگ بنا و شالوده آن می‌رسد، چطور وجود همین‌گونه نارسایی‌ها را در لیبرال‌دمکراسی غرب، بعد از ۴۰۰ سال تجربه و این همه قدرت، نشانه اصلاح‌ناپذیری و مشکلات شالوده و سنگ بنای آن نمی‌دانم؟»

من می‌دانم چرا. چون همان‌طور که گفتم، **بحث اصلی در این میان، درحقیقت بحثیست ایدئولوژیک و مربوط به جهان‌بینی بنیادین ما؛ نه یک بحث سیاسی و اجتماعی.**

درست به‌همین دلیل است که عده‌ای از افراد، وقتی در انگلستان دانشجویان شلوغ می‌کنند و از اسکاتلند یارد آن کتک‌ها را می‌خورند – که امیدوارم شما دچار خودسانسوری نشده و آنها را دیده باشید – احتمالاً حکم می‌کنند که این یک اعتراض معمولی دانشجویان است. اما اگر برای دانشجویان در ایران، اتفاقی کم‌تر از این هم بیفتد، حکم دیگری می‌دهند.

درست به‌همین دلیل است که اعتراض به شرایط اقتصادی توسط کارگران زحمت‌کش ایرانی را – که خداوند از شر رانت‌خواران و تجمل‌طلبان و اشرافیت‌زدگان، و در یک کلام از شر مرفهان بی‌درد، درپناه خود بداردشان – **جنبش عدالت‌خواهی** ملت ایران می‌نامند. اما وقتی هر از گاهی سیاهان آمریکا، طی چند هفته شهری را به‌آتش می‌کشند، چنین اسمی روی آن نمی‌گذارند.

درست به‌همین دلیل است که اعتراضات خونین مردم فرانسه را **پوپولیسم** می‌نامند اما مشابه همین اعتراضات را در ایران **جنبش آزادی‌خواهی** نام می‌گذارند.

درست به‌همین دلیل است که عده‌ای از افراد از استراق‌سمع بی‌پایان دستگاه‌های امنیتی غرب از مردم خودشان و کنترل‌ایمیل‌ها – که صدای بسیاری از فرهیختگان غربی را نیز درآورده – چشم می‌پوشند اما به عملکرد دستگاه‌های امنیتی خودمان که می‌رسند، فراموششان می‌شود در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۹ میلادی از میان ۷ کودتای رنگی و مخملی که با کمک غربی‌ها در کشورهایی که دوست غرب نبودند، انجام شد، تنها دو کودتای رنگی برای آمریکایی‌ها گلوگیر شد که لقمه کوچک‌تر آن (به‌خاطر نقش‌آفرینی هوشمندانه حزب‌الله) در لبنان بود و لقمه گلوگیرتر، سال ۱۳۸۸ بود و در ایران.

بی‌جهت نبود که در همان ایام، در ماجراهای سوریه و ایران، دو شعار مشابه توسط فتنه‌خوردگان سر داده شد که هر دو این شعارها رسماً توسط صدای آمریکا و صدای اسرائیل، طراحی و ترویج می‌شدند. **در سوریه گفتند: لا حزب‌الله لا ایران و در ایران گفتند: نه غزه نه**

لبنان. اگر در این زمینه حرف من سیدمحمدروحانی را قبول ندارید، از رئیس‌جمهور حسن روحانی پرسید تا برایتان تکرار کند که حکم حبس خانگی بازی خوردگان فتنه توسط شورای عالی امنیت ملی، یک سال بعد از انتخابات سال ۸۸ و دقیقا به‌خاطر همین وقایع صادر شد.

باز به‌همین دلیل است که عده‌ای از افراد، وقتی درباره آزادی بیان و سانسور حرف می‌زنند، فقط یک سمت ماجرا را می‌بینند؛ و فراموششان می‌شود که رسانه‌های ایران و حزب‌الله لبنان، چطور توسط مدعیان غربی آزادی بیان، در اینترنت و ماهواره‌ها مسدود می‌گردد؛ و حتی نمی‌بینند که در مهد دموکراسی لیبرال، و درست در زیر سایه مجسمه آزادی در نیویورک، چطور از سخنرانی یک کارگردان ضداسرائیلی، آن‌هم در مراسمی مثل اسکار، ممانعت می‌شود؛ و حتی نمی‌بینند که در برخی از همین رسانه‌های داخلی خودمان، و خصوصا در برخی محافل دانشگاهی، با آن‌که ادعا می‌شود آزادی نیست اما پاره‌ای از سخنان رهبر دینی این جامعه رسماً مورد شدیدترین انتقادات و حتی تمسخر و طعنه و تحریف قرار می‌گیرد؛ و از آن‌طرف، با این همه ادعای طرفداری از آزادی بیان، نمی‌پرسند که: چرا یک مستند بسیار معمولی به‌نام «هاشمی زنده است» - که من البته آن‌را دیده‌ام - صرفاً به‌خاطر یادآوری برخی حقایق مسلم تاریخی درباره مرحوم هاشمی‌رفسنجانی، توسط همان نهادهای به‌قول شما انتخابی در داخل کشور، سانسور می‌شود.

باز به‌همین دلیل است که در خصوص قانون بازنشستگی، فراموشمان می‌شود که رهبری به اصرار فراوان همان سیاستمدارانی که شما انتخابی می‌نامید - و ای بسا خودتان هم به آنها رأی داده باشید - دستور ابقای برخی مدیران را صادر کرد. (من در آینده پیرامون این مغالطه انتخابی/انتصابی هم، بحث مفصلی خواهم کرد) و تازه به‌خاطر این دستور، برخی شاگردانش در ملاءعام بر سرش داد کشیدند و فریاد زدند؛ و او متواضعانه سعی کرد موضوع را برای همه توضیح دهد.

البته می‌دانم که احتمالاً بعضی‌ها، همین رفتار رهبری را هم، رفتاری مزورانه و ریاکارانه می‌خوانند و یا نشانه‌ای می‌دانند از انفجار اختلافات در داخل نظام، یا به‌قول خودشان حاکمیت؛ و همان بعضی‌ها، اگر مشابه همین رفتار از کسی همچون مرحوم هاشمی‌رفسنجانی یا روحانی یا خاتمی یا اوباما یا کلینتون سر بزنند، صدایشان به چه‌چه و به‌به بلند خواهد شد.

بله! همه این تحلیل‌های دوگانه و به‌نظر من، یک‌طرفه و نامنصفانه، همان‌طور که گفتم، منشاء مجادلات بی‌پایانست که نشان می‌دهد: برخی اختلافات، بیش از آن‌که یک اختلاف سیاسی و اجتماعی باشد، اختلافی است بر سر جهان‌بینی و ایدئولوژی.

باز به‌همین دلیل است که وقتی می‌خواهند به‌گمان خودشان درباره حضرت نمیرالمؤمنین، جنتی - که خداوند به‌کوری چشم کسانی که نمی‌توانند ببینند، عمری طولانی به‌او عطا فرماید (دعایم شد: تحصیل حاصل!!!) - **طنزی** بگویند،

تعداد مسئولیت‌های او را **بسیار کلیدی و بیشمار** قلمداد می‌کنند؛ و حال آن‌که اگر به یکی‌پدیای دم دستشان در گوگل هم مراجعه می‌کردند، می‌دیدند آن‌چه **بسیار کلیدی** شمرده شده، صرفاً داشتن ۱ رأی در شوراهاییست که گاه در آن ۵۰ تا ۷۰ نفر دیگر هم حق رأی دارند؛ و **بیشمار** آنها نیز معادل پنج است که با یک محاسبه ساده می‌شود فهمید این پنج هم، در واقع معادل دو یا حداکثر سه است!! (بگو دوونیم، خیرش را ببینی!!!) چون از میان پنج مسئولیت ایشان، تنها سه تا را می‌توان مسئولیتی جدی دانست که اولی آنها همان عضویت در شورای نگهبان است و به‌تبع آن، عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام. (حتماً می‌دانید که فقهای شورای نگهبان، طبق قانون اساسی، باید عضو مجمع هم باشند.) دیگر مسئولیت نسبتاً جدی ایشان، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی است، آن‌هم به‌عنوان عضو افتخاری که من نمی‌دانم یعنی چه. بقیه مسئولیت‌های ایشان که **بیشمار و کلیدی** خوانده می‌شود، یکی عضویت در شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی است که کارش صرفاً دعوت کردن از مردم است برای راهپیمایی روز قدس و ۲۲ بهمن. (واقعاً که کلیدیست!!!) دیگری هم ریاست مجلس خبرگان رهبریست که باز از جنس شورااست و اتفاقاً با رأی مستقیم مردم انتخاب شده و از قضا، من فکر می‌کنم که کسی مثل آقای جنتی که یک تاریخ مجسم و سرحال است، اگر در این مجلس نبود باید می‌گفتم که: چرا؟ بنابراین همه مسئولیت‌های ایشان، از جنس حضور در شورا است که شاید بهترین جا برای ایفای نقش کسی با تجربیات بی‌نظیر آیت‌الله جنتی باشد. (تجربیهایی که عده‌ای معتقدند از پیش از طوفان نوح تاکنون، انباشت شده است!!!)

بین عزیزم، من نیز شخصا ممکن است با بعضی مواضع و سخنان آیت‌الله جنتی موافق نباشم اما انصاف بده. حضور در نهادهایی - تماماً از جنس شورا - که شمردمشان، اسمش داشتن مسئولیت‌های **بیشمار و کلیدی** است؟

باز به همین دلیل است که عده‌ای، وقتی از شفاف‌سازی صحبت می‌شود، یادشان می‌رود که شفاف‌سازی باید برای همه باشد — و برمنکرش لعنت؛ صدبار؛ بیش باد!! — در نتیجه از لزوم شفاف‌سازی در خصوص موضوعاتی مثل استات‌اویل، حقوق‌های نجومی، رساله‌های دکترای سرقتی، و شرکت‌های — به قول دوستان، رضامیرخانی — خصولتی، یادی نمی‌کنند که تماما مربوط است به برخی نهادهای به قول شما انتخابی.

این افراد حتی فراموششان می‌شود که امروز فعال‌ترین نهاد در زمینه شفافیت، مؤسسه «دیده‌بان شفافیت و عدالت» است که مسئولیت آن‌را احمدتوکلی برعهده دارد. کسی که باز بنده ممکن است با خیلی از سخنان و مواضعش موافق نباشم اما دست کم بد نیست سخن صادق‌زیباکلام — مرد محبوب همان رسانه‌های معلوم‌الحال — را به یاد آوریم که توکلی یکی از راستگوترین و دست‌پاک‌ترین سیاستمداران حال حاضر ایران است.

عزیز دلم، ببخشید طولانی شد. من سعی کردم به تمام موضوعاتی که شما در ایمیلتان به آن اشاره کرده بودید، اشاره‌ای کنم و با ذکر مثال‌هایی روشن، یادآور شوم که برخی تحلیل‌ها بیش از حد یک‌سویه و نامنصفانه است و نکته مهم‌تر این‌که بحث اصلی ما، برخلاف شکل ظاهرش، یک بحث سیاسی و اجتماعی نیست بلکه بحثیست از جنس جهان‌بینی و ایدئولوژی. بنابراین، تا وقتی بحث‌هایمان را عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر نکنیم، گفتگوهای ما، ناگزیر شکل یک مجادله بی‌پایان را به خود خواهد گرفت که شما نام فرمایشات خودتان را می‌گذارید **مثال‌های مستند نقادانه به وضعیت نابسمان حکومت** و نام عرائض بنده را می‌گذارید **مغلطه برای توجیه حکومت**.

خوب؛ من چه می‌خواهم بگویم؟ آیا می‌خواهم بگویم که نظام حکومتی ما هیچ مشکلی در زمینه‌های عدالت و آزادی و امنیت و شفافیت و قانونمداری و اقتصاد و امثال ذلک ندارد؟ حاشا و کلا؛ هزاربار حاشا و کلا؛ من هرگز چنین ادعایی ندارم.

من فقط می‌خواهم بگویم: ما اگر با ۴۰ سال تجربه، مشکلاتی در کشور داریم که البته بعضا بزرگند و آزاردهنده، همه دنیا نیز با همه ادعاهایشان، به‌رغم ۴۰۰ سال تجربه و آن همه قدرت و امکانات، مشابه همین مشکلات را دارند. تازه، ما در تمام لحظات این ۴۰ سال، درگیر جنگ مظلومانه و تحریم ظالمانه و تبلیغات خبیثانه و توطئه و مکر و حيله دشمنان قدرتمند و غدارمان نیز بوده‌ایم.

حرف من اینست که بله! ما نسان‌هایی هستیم خاکی؛ و درست به‌همین دلیل، دشمن درون داریم که ابلیس لعین است؛ و دشمن بیرون داریم که شیطان بزرگ است؛ و بی‌تجربگی داریم؛ و خیانت داریم؛ و خطا داریم؛ و هوای نفس داریم؛ و نیازدگی داریم؛ و مال‌پرستی داریم؛ و شهوت‌پرستی داریم؛ و در میان خودمان منافقان داریم؛ و جاسوسان داریم؛ و اختلاف‌نظر داریم؛ و خیلی چیزهای دیگر.

تو، امت کدام پیغمبر معصوم را سراغ داری که خالی از این مصیبت‌ها باشند؟ امت عیسی را که حواری پیغمبرشان به او خیانت کرد؟ یا امت موسی را که پس از شکافتن دریا و گذشتن از آن - فهمیدی چه گفتم؟ پس از شکافتن دریا و گذشتن از آن - فرستاده خدا را جان‌به‌لب کردند؟ (قرآن که خوانده‌ای؟) آیا فکر می‌کنی، ما در گوشه‌ای از این دهکده جهانی، با آن کدخدای بی‌همه‌چیزش، و با این همه مشکلات درونی، و با این همه دعوتگری‌های فاسدی که از درودیوار دنیای خاکی فرو می‌ریزد، ظرف ۳۰ سال و ۴۰ سال، می‌توانیم در پالایش فرهنگی خودمان، و در جهاد با نفس - که پیامبران فرمود جهاد اکبر است - به جایی رسیده باشیم که آرزوی ما را داریم؟

اگر به قرآن اعتقاد داریم، و اگر به‌راستی آن‌را سخنان خدا می‌دانیم، باید کمی در احوالات پیغمبران خدا - با تمام معجزاتی که داشته‌اند و ما نداریم - تأمل کنیم و ببینیم که آنها برای تربیت انسان‌ها و اصلاح فرهنگشان، چه رنج‌ها کشیده‌اند. آنگاه با همان ملاک‌هایی که موفقیت و شکست این جمهوری دینی را می‌سنجیم، موفقیت و شکست پیغمبران خدا را هم بسنجیم؛ در این صورت به نتایج جالبی خواهیم رسید.

بله! این راه دشوار است و خیلی هم دشوار است. اما قهرمانان ما - از شهیدم‌گرفته تا شهیدحججی و از شهیدمطهری و شهیدمفتح گرفته تا شهیدشهریاری و شهیدعلی‌محمدی - برای همین راه جان خود را فدا کرده‌اند. این راهیست که ۴۰ سال است پا در آن نهاده‌ایم و اگر ۴۰ بار دیگر هم به ۴۰ سال قبل بازگردیم، باز هم تنها راهی که پیش پای ماست، همان راهیست که پیغمبران رنج‌کشیده خدا، پیش پای ما نهاده‌اند؛ اگر به‌راستی به خدا و دینی که او فرستاده، باور داشته باشیم.

برای ما تلاش اجتماعی عین نماز خواندن است چون هردو دستور خدا هستند؛ و یاللعجب که عده‌ای نمی‌خواهند ببینند همه فروعاً - یعنی دستورات - دین ما، تماماً جنبه

اجتماعی و سیاسی دارند. (می شود از شما خواهش کنم که یکبار فروع دینمان را با خود مرور کنی؟) آیا می توانیم به خاطر آن که در نمازمان حضور قلب نداریم، نماز خواندن را ترک کنیم؟ حاشا و کلا. درست به همین دلیل، زمانی از تلاش در راه اصلاح جامعه و حکومتان - برپایه آنچه خدا فرموده، دست خواهیم کشید که از رحمت خدا ناامید شویم؛ و صد البته که دل کسانی که از رحمت خدا ناامیدند از زمهریر (سرمایی که از شدت سرد بودن، می سوزاند) سردتر است.

ما نمی خواهیم دل هایمان سرد و جهنمی شود. پس چاره ای نداریم جز آن که با توکل به خدا، در راه اصلاح و پیشبرد حکومتان - به سوی آنچه خدا فرموده، نه آنچه هوای نفسمان می گوید - جهاد کنیم؛ و کدام جهاد را می شناسی که پر از دشواری ها نباشد؟

همه این ها را گفتم تا دلیل آورده باشم که «چرا می گویم مسئله اصلی ما، نه از جنس مسائل سیاسی و اجتماعی که از جنس مسائل جهان بینی و ایدئولوژیک است». تا وقتی آن مسئله ها را حل نکنیم، مجادلات ما بی پایان و بی فایده خواهد بود؛ و من در این نوشته هایی که می فرستم و ان شاء الله خواهم فرستاد، دقیقا می کوشم تا مسائلمان را در حد فهم خودم، برپایه اصول اندیشه دینی، و برپایه اعتقادمان به قرآن، حل و فصل کنم

پس بدان که من **نگران موقعیت گرفتن اصلاح طلبان** نیستم. من فقط به فکر تکلیف الهی خودم هستم در قبال مردم زمانم؛ ان شاء الله. بارها گفته ام: دعای بنده به درگاه خدا، شبیه همان دعای حکیمانه مرحوم آیت الله حسنی، امام جمعه شجاع و مظلوم ارومیه است که **خدایا به اصول گرایان ما، عقل درست، و به اصلاح طلبان ما، دین صحیح، عطا بفرما!** بارها گفته ام و نوشته ام که من با اصلاح طلبان اگر مشکلی دارم، از جنس **مشکلات کبروی بر سر مبانی دینی** است؛ نه از جنس **اختلافات صغروی بر سر سلیقه سیاسی و اجتماعی**.

عزیز دلم، از صغری و کبری گفتم، یادم آمد که سال پیش در همین ایام بود که مقاله مفصلی را ایمیل کردم در پنج قسمت، با عنوان «**صغری و کبرای منافع ملی**» و اتفاقا در پاسخ شما که برخی ایرادات را مطرح ساخته بودید، ایمیل مفصل تری را فرستادم با عنوان «**آن فتنه که چشم بشر آن فتنه مینماید**». اگر فرصت نکرده ای آنها را بخوانی، بگو تا دوباره برایت بفرستم. اگر هم خواهان مطالعه بیشتر تری در این زمینه هستی، اجازه بده کتاب ناقابل خودم را با عنوان «**ایستاده در باد**»، خدمت معرفی کنم:

<http://www.halgheh.com/index.asp?page=Books/Book.asp>

شما به من مقاله‌ای را معرفی کردی که به قول خودت در سایت معاند و ضدانقلاب بی بی سی آمده که صد البته بدون هیچ تردیدی باید گفت: انگلیس (و بوقش، بی بی سی) بزرگ‌ترین دشمن تاریخی ملت ماست. به روی چشم؛ تشکر می‌کنم. درمقابل، من به شما کتابی را معرفی می‌کنم مبتنی بر تعالیم فیلسوفان بزرگ الهی همچون علامه طباطبایی و البته برآمده از عمق دل خودم؛ آیا می‌توانم امیدوار باشم که شما هم به آن نگاهی بیندازی؟ من خیلی امیدوارم که در این کتاب، علاوه بر آنچه گفتم، بتوانی حرف‌های فراوانی در ارتباط با دغدغه‌های دیگری که از آن سخن گفته‌ای، پیدا کنی. این کتاب، مجموعه گفتگوهای من است با جمعی از باهوش‌ترین جوانان این سرزمین که شما با بسیاری از آنها، از نزدیک آشنایی. جالب آن‌که، شاید بتوانم بگویم، عده بسیار زیادی از شرکت‌کنندگان در آن گفتگوها، درست مثل شما، در آغاز آن مباحث فکر می‌کردند لیبرال‌دموکراسی معقول‌ترین و عادلانه‌ترین نظامیست که تاکنون فکر بشر توانسته به آن برسد. اما امروز پس از گذشت نزدیک به ۲۰ سال از آن گفتگوها، تا جایی که من می‌دانم، اکثریت قریب به اتفاق آنها، طور دیگری فکر می‌کنند. با آنها حرف بزن؛ ضرر ندارد؛ شاید مشتاق شدی تا آن کتاب را بخوانی. در آن صورت، من یقین دارم که گفتگوهای ما، مرزهای جدیدی پیدا خواهد کرد و برای هردوی ما شیرین‌تر خواهد شد.

در آخر، اجازه بده یک جمله هم درباره مردمی بگویم که گفته‌ای **دلسرد از اصلاح این حکومتند و امیدوار به فروپاشی آن.**

عزیزم، من مردم را می‌شناسم. به نقطه ضعف‌هایشان نیک آگاهم و می‌دانم چه بدی‌هایی در میانمان هست و چه خوبی‌هایی. گرچه پیش از انقلاب کودکی بیش نبودم اما با مردم انقلاب کرده‌ام و از وقتی خودم را شناختم، در کنار مردم بزرگ شده‌ام. من با مردم، به استقبال مشهورترین هوایم‌های تاریخ - هوایم‌های ایرفرانس امام - رفته‌ام؛ و با همین مردم، بزرگ‌ترین و عاشقانه‌ترین وداع تاریخ را رقم زده‌ام. با آنها جمهوری اسلامی را با همه قوت و ضعف‌هایش، ساختم. در کنار آنها رأی داده‌ام و رئیس‌جمهور و اعضای خبرگان رهبری و وکیل مجلس و اعضای شورای شهرم را انتخاب کرده‌ام. اگرچه رأیم به ندرت با رأی اکثریت مردم یکی بوده اما همیشه به رأی آنها احترام گذاشته‌ام. مثل بعضی‌ها نبوده‌ام که وقتی مردم به

کاندیدای مورد نظر من رأی دادند، تا عرش خدا بالا بیرمشان و وقتی به کاندیدای دیگری رأی دادند، به آنها فحاشی کنم یا به توهم تقلب، دست به جرزنی بزنم.

من همیشه سعی کرده‌ام تا به مردم پیاموزم که مردم سالاری دینی، بیش از هرچیز تمرین است و امتحان؛ تمرین است برای با هم تصمیم گرفتن اما در مسیر آن چه دین ما می‌گوید؛ و امتحان است برای به خدمت گرفتن و از خدمت عزل کردن مدعیان.

من مردم را می‌شناسم. چون در کنارشان مظلومانه جنگیده‌ام؛ و مظلومانه‌تر، جام زهر را سر کشیده‌ام. بر سر مزار قهرمانانمان اشک ریخته‌ام. روزی که تمام دولت‌های دنیا حتی تفنگ به ما ندادند، در کنار مردم، بر مظلومیت‌مان خون گریستم و روزی که موشک ساخت خودمان را بر سر دشمنانمان فرود آوردیم، همراه آنها مست شراب ناب غرور و عزت دینی و ملی خود شدم.

من مردم را خوب می‌شناسم. با آنها زندگی کرده‌ام. همراهشان به سینما رفته‌ام. در کنار آنها، با دیدن فیلم‌های حاتمی‌کیا، درد دلم را فریاد زده‌ام و با دیدن فیلم‌های ده‌نمکی، یک چشمم پر از خنده شده و چشم دیگرم پر از اشک و خون.

من مردم را می‌شناسم. با آنها پای تلویزیون نشسته‌ام. در کنار آنها، وقتی به جام جهانی نرفتم، افسوس خوردم و وقتی خداداد عزیز و حمیداستیلی گل زدند، فریاد شادی سر دادم. وقتی ماهواره ما به هوا رفت، با مردم از فرط خوشحالی و سرور به بالا پریدم و وقتی ناو و زیردریایی ما به آب افتاد، در اشک شادی خود غوطه خوردم. امروز هم به خاطر هواپیمای جنگی ساخت خودمان، حاضرم شاباش بپاشم.

من مردم را می‌شناسم. در کنار آنها، وقتی اورانیوم را - به کوری چشم دشمنانمان که می‌گفتند شما اصلاً این کاره نیستید - غنی کردیم، از شادی گریسته‌ام و وقتی دانشمندان هسته‌ای ما را - نه یکی، نه دوتا، نه سه‌تا، نه چهارتا - شهید کردند، دیدگانم پر از خون شده است.

من مردم را خوب می‌شناسم. می‌دانم از دست خیلی از سیاستمداران غصه دارند. می‌دانم حوصله آنها از دعوای جناحی - که از قضا محصول الگوگیری ما از غربیان است - سر رفته. می‌دانم بازی سیاستمداران با قیمت دلار و ریال، کفرمان را درآورده. می‌دانم فلج‌کننده‌ترین تحریم‌های تاریخ، اذیت‌مان می‌کند. می‌دانم اشرافیگری برخی بزرگان، حالمان را به هم می‌زند.

همه این‌ها را می‌دانم و درست به همین دلیل، مردم را باور دارم.

مردم من، برخلاف رهبرشان، خیلی اهل مطالعه نیستند و از تاریخ درس نمی‌گیرند. این یک ضعف اساسی در میان آنهاست. می‌دانم که گاهی گوششان پر می‌شود از صدای گوساله سامری. می‌دانم که همچون بنی اسرائیلیان، گاه بازی می‌خورند از فتنه‌های فرعون. اما - درست مثل همان بنی اسرائیلی که گفتم - با همه بهانه‌گیری‌هایشان، به‌خاطر عشقی که به قهرمان مقاومت و صبر و ایستادگی - سیدحسن نصرالله - دارند، امت مرحومه روی زمینند: «وَمَتَّ كَلِمَتَ مَرْبِكِ الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنِ إِسْرَائِيلَ بِالصَّبْرِ وَالْوَأْدِ وَتَحَقَّقْ يَافَتَ كَلِمَةَ نِيكُوِي رَبِّ تَوْبَرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، بِه‌خاطر مقاومتی که کردند [اعراف/۱۳۷]».

مردم من ضعف‌های بی‌شماری دارند اما عمق وجودشان جهان‌بینی و ایدئولوژی دینی را می‌فهمد و دلشان با خدا و قرآن و امام حسین - علیه‌السلام - گره خورده است. به‌همین دلیل، در ته قلبشان می‌دانند که حکومت را باید با دین خود برپا کنند.

تو هم برادرم، از همین مردمی. فقط به گمانم دچار اندک سوءتفاهمی شده‌ای. همه کوشش من اینست که با این نوشته‌ها، بخشی از این سوءتفاهم‌ها را برطرف کنم. راستی یک چیز دیگر؛ مردم من معتاد هم هستند. چون هراتفاقی که بیفتد، حضور در زیر بال فرشتگان را، در بعضی از روزهای سال ترک نمی‌کنند: یکی ظهر عاشورا؛ یکی بیست‌ویکم ماه رمضان؛ یکی روز قدس؛ و یکی ۲۲ بهمن.

باور نداری؟ بیا تماشا کن!

به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان

بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن

سحر

۹۷/۱۰/۲۲